

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث عقل یک روایتی در اینجا هست که آن روایت به آن مطلبی را که ما دیروز عرض کردیم کمک می‌کند. آن روایتی است که میزان برای تکلیف را عقل قرار می‌دهد و بنا به اختلاف عقول، اختلاف در مراتب را قائل می‌شود.

روایتش در استبصار است. روی فی الصحیح عن محمد بن مسلم فی الصبی؛ متى تجب علیه الصلاة؟ چه موقع نماز به او واجب می‌شود؟ حضرت می‌فرماید: اذا عقل الصلاة وقتی که بفهمد نماز چیست. این مطلب مربوط به صبی است، صبی را می‌فرماید که چه موقع نماز به او واجب می‌شود؟ قلتُ متى يعقل الصلاة و تجب علیه؟ چه موقع عقل صلاة پیدا می‌کند و بر او واجب می‌شود؟ و قال لسته

سنین شش ساله .

بعد ایشان در اینجا می فرماید و هذه این روایت
هی التي جعل الاصحاب دليلاً على وجوب الغسل
على الصبي اذا بلغ سته سنين . و فيه تأملٌ .

ایشان در اینجا نسبت به این [مطلب استفاده شده
از روایت،] تأمل دارد .

روایت روایت صحیح است، روی فی الصحیح
عن محمد بن مسلم فی [الصبي .] این روایت این
مطلب را می خواهد بفرماید که این وجوب و این
عقل، این وجوب وجوب نسبی است و این عقل
عقل نسبی است و الا هیچ احدی نیامده بگوید به
بچه شش ساله نماز واجب است . آن وقت در اینجا
حضرت این را می خواهد بفرماید که بچه شش ساله
دیگر می فهمد که پدر و مادرش چه طوری نماز
می خوانند . هان؟ بچه شش ساله دیگر؟

تلمیذ: کمترش هم می فهمد

استاد: شش ساله دیگر...، همانی که عرض
کردم، یک حدی است که در اینجا، اصلاً امام
نمی تواند حد تعیین کند منتهی حالا آمده تعیین
کرده . ولی نکته در این جاست که امام علیه السلام
که می فرماید وقتی که نماز را بفهمد واجب است که

نماز بخواند، این مطلب چه چیزی را می‌خواهد برساند؟ حضرت نمی‌خواهد بگوید که نماز بر او واجب است، کسی نگفته بچه شش ساله نماز بر او واجب است. بلکه حضرت می‌خواهد این را بفرماید که باید وادارش کنید به نماز خواندن. وادار کنید به نماز خواندن همان که حضرت...، یعنی تعقل به صلاة کند. یجبُ بمعنای یلزمُ، به معنای لزوم است نه اینکه به معنای وجوب متعارف شرعی باشد و الا بچه دوازده ساله را هم کسی نمی‌گوید وجوب وجوب شرعی است [چه برسد در مورد بچه شش ساله،] بلکه [وجوب در اینجا] به معنای لزوم است. یعنی این لزوم را در وقتی که تعقل می‌کند. منظورم این است که فرض کنید بچه چهار ساله [یا] بچه سه ساله هم ممکن است نماز بخواند ولی مشاعرش درست برای نماز کار نمی‌کند. آدم می‌بیند خودش دارد نماز می‌خواند و یک بچه چهار ساله و پنج ساله هم می‌آید یک سجاده جلو آدم می‌اندازد و دو تا پشتک می‌زند در وسط سجاده! این معلوم است که تعقل صلاة ندارد، فقط صرفاً می‌خواهد یک تقلید

بکند... نه، ولی یک بچه شش ساله که می خواهد
برود کلاس اول، این دیگر نمی آید پشتک بزند یا
مثلاً بنشیند، اگر انسان به این نماز را یاد بدهد این
قشنگ نماز را می خواند.

تلمیذ: این روایت در حقیقت تمرینی است

استاد: روایت روایت تمرین است، بله. یلزم به
معنای تمرین است دیگر. البته گفتیم تمرین منافاتی
با صحت ندارد. این صلاة صحیح است منتهی خوب
این بعنوان تمرین بیان شده.

ولی صحبت در این است که اذا عَقَلَ الصلاة
وقتی که صلاة را تعقل کند، این مقدار، لسته سنین.
حضرت در این جا این که می فرماید اذا عَقَلَ الصلاة
معنایش این است که شرط برای هر عملی، تعقل آن
عمل است. یعنی فهمیدن است. این که انسان بفهمد
این صلاة را، این عمل را، این حکم را، این شرط
برای الزام است. باید الزام کنید بچه را که [نماز
بخواند،] البته نه اینکه بچه را کتکش بزنید، همین
قدر الزام کنید

سؤال: در یک روایتی داشت که عَوْقِبَ، عقاب
هم می شود. غلامی که سیزده سالش شده باشد هم
حسانات نوشته می شود هم سیئات نوشته می شود و

عُوقِبَ، منظور از این عُوقِبَ چیست؟

جواب: یعنی معاقب می‌شود، مورد بازخواست قرار می‌گیرد، بازخواست منطبق با خودش نه بازخواستی که...، آن بازخواستی را که از یک آدم چهل ساله می‌کنند آن بازخواست را که از یک آدم پانزده ساله نمی‌کنند. و [این مطلب در] همه [جا] همین طور است.

فرض بکنید که شخصی یک عمل خلافی انجام داده، مثلاً یک مالی را هدر کرده، یک کار خلافی کرده، ضرری بر خودش رسانده، اگر یک آدم چهل ساله باشد مردم چطور به او نگاه می‌کنند؟ و اگر یک بچه پانزده ساله باشد مردم می‌گویند آقا کسی نبود دست این را بگیرد؟ هر دو عوقب است، منتهی عوقب داریم تا عوقب. عِقَاب [در مورد این بچه سیزده ساله] یعنی این مثل بچه سه ساله یا چهار ساله نیست که ولش کند و بگویند برو. یعنی بازخواست می‌شود و این معنا معنای عوقب است نه آن عقابی که...! آخر عقابی که مورد نظر ماست این است که ما خیال می‌کنیم که عقاب یک امر واحد لایتغیر و

لا یتبدلی است که ملائکہ گرز به دست با مشعل‌هایی
از نیران از یک طرف و خازن جهنم از یک طرف و
عقارب و افاعی از یک طرف، اسم این را عقاب
می‌گذاریم. این عقاب نیست.

عقاب یعنی همین قدر که مورد سؤال و مورد باز
خواست و اینها قرار می‌گیرد، این را عقاب
می‌گویند. [منتهی] عقاب هم مراتب دارد:

یک وقتی می‌گویند آقا چرا این کار را کردی؟
حالا می‌گوید ببخشید و این حرفها، می‌گویند خب
برو.

یک وقتی می‌گویند چرا این کار را کردی؟ آقا
اعدامش بکنید. عقاب تا عقاب داریم نه اینکه آن
عقاب به معنای...!

و دلیل بر این مطلب این است که در این جا عقل
به صلاة ملاک قرار داده شده و اما در روایت دیگر
که حَسَنَةُ حَلَبِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْت،
قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَانَا بِصَلَاةٍ إِذَا كَانُوا بَنُو خَمْسِ سَنِينَ
فَأْمُرُوا صَبِيَانَكُمْ بِصَلَاةٍ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سَنِينَ وَنَحْنُ
نَأْمُرُ صَبِيَانَا بِالصَّوْمِ إِذَا كَانُوا سَبْعِ سَنِينَ بِمَا أَطَاقُوا
مَنْ صِيَامَ الْيَوْمِ وَانْكَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ

ذک او اقل فاذا غلبهم العطش و؟ افطروا حتى يتعود
الصوم و يطيقوا و أمرُوا صبيانکم اذا كانوا بنوا تسعه
سنين بالصوم ما استطاعوا من صيام اليوم فاذا غلبهم
العطش افطروا. در اینجا این روایت دلیل بر این
است که در روایت بالا که یَجِبُ آمده است یَجِبُ به
معنای الزام است نه اینکه به معنای وجوب
اصطلاحی باشد چون حضرت در این جا می فرماید
که ما امر می کنیم وقتی که پنج ساله هستند نماز
بخوانند شما در هفت سالگی بگوئید نماز بخوانند،
خب حالا در اینجا حضرت می گوید شش ساله، اذا
عقل الصلاة، از یک طرف این شش سال را در آن
جا گفته اند، از یک طرف در اینجا امر به صلاة را در
هفت ساله کرده، معلوم می شود که اصلاً حد در این
جا مطرح نیست. حضرت یک جا گفته نه سال، یک
جا گفته هفت سال، یک جا گفته شش سال، یک جا
گفته در پنج سالگی ما به بچه هایمان می گوئیم نماز
بخوانند، بچه امام که عقلش بیشتر از بقیه نیست،
بچه های امام هم همین هستند دیگر، حالا بچه امام
یک وقت از اول امام است خب آن [حسابش
جداست.] یک وقتی بچه های امام همین هستند
دیگر، خب پسرهای موسی بن جعفر که با امام رضا

علیه السلام مخاصمه کردند اینها هم پسران امام بودند دیگر، فرزندان امام بودند. جعفر کذاب هم فرزند امام بود دیگر نه اینکه حالا چون فرزند امام است این از اول عقلش ضعیف یا اضعاف عقول از عقول بقیه دیگر است، حضرت می خواهند این را بفرمایند که ما در اجراء تکالیف دینی مُجدّتر از شما هستیم، اصرارمان بیشتر است، در خانواده و محیط داخلی ما تاکید بیشتری داریم بر انجام این مسائل نه اینکه [چون] بچه‌های ما عقلشان بیشتر است [ما در] پنج سالگی می گوئیم و [چون] بچه‌های شما عقلشان کمتر است [در] هفت سالگی [بگوئید]. نه، منظور این نیست. منظور جریان تأدیب و تمرین است بر اینها.

این روایت که روایت محمد بن مسلم است این در این جا عَقَل الصلاة را گفته، یعنی تعقل بکند صلاة را، این به معنای فهمیدن است، یعنی بفهمد صلاة را، نماز را بفهمد. و تعجب این است که اصحاب چه طور آمدند این روایت را دلیل بر وجوب غسل بر صبی گرفتند و وجوب را دلیل بر تکلیف گرفتند که واجب است صبی غسل بکند؟ چه غسلی این صبی باید انجام بدهد؟ برای صلاة ما غسلی نداریم مگر

اینکه غسل مس میّت بخواهد بکند و الا نه غسل احتلام برای این صبی لازم است، غسل جمعه هم که به درد صلاة نمی خورد یعنی غسل جمعه شرط برای صلاة نیست، صلاة مشروط به غسل جمعه نیست، کسی ممکن است وضو بگیرد، اگر هم قائل به وجوب [غسل جمعه] بشویم این وجوب استقلالی دارد وجوب مقدمی و تبعی ندارد. پس فقط در این جا می ماند غسل مس میّت دیگر و الا غسل دیگری در این جا نیست، چون دختر هم که در شش سالگی حیض نمی شود و پسر هم که در شش سالگی [محتلم] نمی شود، [استفاده از این روایت برای وجوب غسل برای صبی خیلی عجیب است!]

سؤال: غسل الجنابة؟

جواب: یعنی فی سته سنین؟

سؤال: مثلاً

جواب: هذا واقعاً من موارد النادر!

علی ای حال، بله ممکن است دیگر! اگر قرار

باشد...!

سؤال: غسل مس میّت هم واجب نمی شود، برای

چه واجب بشود؟ بچه بعد از بلوغش...

جواب: نفس غسل مس میّت وجوب نفسی

ندارد، وجوب مقدمی دارد، برای صلاة است. لذا

شخص می تواند غسل مس میّت را تأخیر بیاندازد.

لازم نیست. اگر ما قائل به وجوب صلاة بشویم...

سؤال: پس اینها وجوب صلاة را مفروض

گرفتند؟

جواب: بله اینها گفته اند حالا که صلاة واجب

است پس بنابراین صحت صلاتی که مشروط به آن

طهارت حدثیه است آن اغسال هم به او واجب

می شود. به قول ایشان اگر جنابتی انجام داد غسل

کند، یا مس میّت و اینها ولی احتلام اصلاً معنی

ندارد.

این اذا عَقَلَ دلیل بر این می شود که در این جا

منظور، رسیدن به یک حدّی است که در آن حد

عرفان به صلاة پیدا بکند که از باب تمرین لازم است

انسان اینها را امر به صلاة بکند.

یک روایتی در اینجا هست که روی این روایت

هم خب خیلی بحث شده و این صحیحه حسن بن

علی بن و شاء است، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ أَبِي

عبدالله عليه السلام قال اذا بلغ أشدّه وقتی که به اشدّ
برسد ثلاث عشر سنه که سیزده سالگی است و دخل
فی اربعة عشر و جب عليه ما و جب على المحتملين .
در این جا حضرت به مقتضای این روایت، حکم به
وجوب صلاة کردند ولو اینکه محتمل نیست و ولو
اینکه خمسة عشر را ندارد و ولو اینکه اینبات هم
نشده، یعنی وقتی که داخل در اربعة عشر بشود
واجب است بر او همان طور که بر [محتلمین]
واجب است، احتلم ام لم یحتلم و کتبت علیه
السیئات و کتبت له الحسنات و جاز له کل شیء الا
ان یكون ضعيفاً او سفیهاً.

ببینید در ذیل این روایت می آید...، اگر ذیل این
روایت نبود بین این روایت و بین بقیه روایتها
تعارض بود چون در بقیه روایتها خب داریم که
حداقل را احتلام یا اینبات یا خمسة عشر سنه ذکر
کردند، در این جا اربعة عشر یعنی اتمام ثلاثة عشر
سنه را حدّ برای وجوب می دانند. این الا ان یكون
ضعيفاً او سفیهاً می آید بیان می کند که این که حکم
رفته روی اربعة عشر سنوات، این به جهتی است که
در مقام قوت عقلی باشد یعنی عقلش یک عقلی
باشد که...، چون سفیه یعنی عقل ندارد، سفیه نه

اینکه مقصودم دیوانه باشد، نه، یعنی حالت صباوت دارد، این معنا معنای سفیه است، ضعیفاً هم که خب به معنای این است که آن استعداد و آمادگی برای صوم و امثال صوم را ندارد.

این ذیل در اینجا می آید بین این روایت و بین روایت خمسة عشر و اینها وفق می دهد، می گوید اگر این اقلّ از خمسة عشر بود باز وجوب برایش متعلق می شود ان لم یکن سفیهاً، از یک طرف بین این روایت و بین سایر روایتها توفیق بر قرار می شود، روایت خمسة عشر و امثال ذلک که میزان برای خمسة عشر، میزان یک میزان کلی نیست بلکه رشد عقلی است که به آن حد برسد، از یک طرف می آید این مطلب را اثبات می کند که حد بلوغ حد احتلام نیست، این برای ما مهم است. ببینید اِحْتَلَمَ ام لم یحتلم وقتی کسی که...، روایت هم روایت صحیحی هست. روایت صحیح در من لا یحضر جلد ۴ صفحه ۱۶۴ و همین طور کافی جلد ۷ صفحه ۶۹ تهذیب جلد ۹ صفحه ۱۹۳ - این آدرسها را وسائل در پاورقی نوشته - و وسائل جلد ۱۹ صفحه ۳۶۴ کتاب الوصایا.

مطلبی که ما می خواهیم در اینجا استفاده بکنیم -

همان طوری که قبلاً عرض شد - این است که شرط برای بلوغ، احتلام نیست و خمسة عشر نیست، در این روایت اربعة عشر را ذکر کرده و لکن شرط را چه ذکر کرده؟ **إِنْ لَمْ يَكُنْ ضَعِيفاً** او سفیهاً، این معنایش این است که رشد عقلی داشته باشد. این که من خدمتتان عرض کردم این که در روایات آمده و حد تعیین کرده، نمی شود این بعنوان موضوع باشد به خاطر این جهت است. بخاطر این است که هیچ وقت امام در مقام تعیین حد نیست، امام نمی آید حد تعیین بکند و بگوید این قدر است. امام علیه السلام می تواند شاخص را ذکر بکند، یعنی بگوید که این حدّ حد برای [بلوغ است]. [آن ملاکات کلی را بیاید در اینجا بیان بکند. آن وقت آن ملاکات کلی در عالم خارج چه مصداقی دارد آن مصداقش را دیگر یا انسان باید تشخیص بدهد، این یک. در مرحله ثانی **خَبَّ أُمَّهُ** هم به عنوان احد من العرف، احد من العقلاء، احد من الافراد، این را به عنوان حکم غالبی ذکر می کنند.

دوباره این روایت را می خوانم: صحیح عن حسن بن علی بن وشاء عن عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله عليه السلام قال اذا بلغ أشده، مثلاً ببینید

حضرت اشد را ثلاث عشرة سنة در اینجا بیان فرمودند، **و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا...**

﴿یوسف، ۲۲﴾ که درباره حضرت یوسف داریم، **آن آتیناه حُکماً وَ عِلماً** باشد، با توجه به آن روایت دیگر که دارد که حضرت در جریان امرأة العزیز، مراهق بود و مراهق هم مادون بلوغ است، به اضافه این روایتی که اشد را ثلاث عشر سنة گرفتند پس معلوم می شود و ثابت می شود که حضرت یوسف هنوز به مرحله احتلام نرسیده بود در عین حال اشد در اینجا برای او صادق است که مرحله اشد مرحله ای است که تکلیف نسبت به این اشد بر حسب موقعیت او تعلق می گیرد و دخل فی اربعة عشر وجب علیه ما وجبَ علی المحتملمین احتلم ام لم یحتلم و کُتبت علیه السيئات و کُتبت له الحسنات و جاز له كل شیء الا ان یكون ضعيفاً او سفیهاً.

این که داریم کُتبت علیه السيئات و کُتبت له الحسنات این هم همان طوری که عرض شد بر طبق آن موقعیت و وزان اوست. معنای کُتبت علیه السيئات، اینکه گناه بر او نوشته می شود خب نوشتن گناه مراتب دارد، این نیست که ما مثل این متهمترین خیال کنیم کتابت سیئه یعنی مطلب تمام است، نه،

کتابت سیئه یعنی گناه بر او نوشته می شود. شما فرض کنید این کار را انجام ندادی گناه کردی، حالا این گناه هم مراتب دارد، از مرتبه ضعیف هست تا مرتبه ای که یک کدورت خیلی شدیدی برای انسان بوجود می آورد، طبعاً همین طور است دیگر، یک پسر سیزده ساله وقتی که نماز نخواند اگر تعمد نباشد که هیچ، اگر تعمد باشد یک مقداری ممکن است حالت کدورت پیدا کند، همینی که قبلاً در بحث اصول صحبت شد که گاهی اوقات ممکن است خواهی نخواهی خود عدم اتیان آن فعل یک کدورت فعل الجمله‌ای را برای انسان بیاورد، این غیر از این است که فرض کنید که یک کدورتی باشد که خیلی کدورت جدی است و آن کدورت موجب نار و عقاب و آن چیزهاست، نه، یک مختصری زنگاری، غباری، یک دخانی ممکن است نفس او را فرض کنید که من باب مثال بگیرد یعنی از آن حالت صفا و انبساط نفسانی، آن صبی را متنازلش بکند. این معنا معنای کتبت سیئات است. غیر از این است که بچه ده ساله که اصلاً لم یکتب له السيئات، اصلاً هیچ چیز ندارد. الان بچه رضیع نماز می خواند؟! آیا الان مکدر می شود؟! شما در او

كدورت می بینید؟! نه بابا بچه رضيع صاف است، در
يك مرحله صفایى است كه اصلاً عالم عالم ماوراء
تكالیف است، در آنجا عالم عالم...

فرض کنید من باب مثال، حالا بلا تشبیه بلا تشبیه
ما مثال بزیم، اگر انسان مال مشتبه بخورد مال مشتبه
در او اثر می گذارد دیگر ولو اینکه من حیث لا یشرع
باشد، این تا حدودی، حالا اگر از عمد باشد، یک
جوری، سرقت و غصب باشد، اینها مراتبی دارد، اما
فرض کنید که شما گوشت خریدید و گذاشتید، این
گربه می آید گوشت را بر می دارد می خورد و می رود.
یا فرض کنید که این کبوتر می آید منزل شما و شما
برای کبوترهای خودتان دانه ریختید و این کبوتر آن
را برمی دارد می خورد و می رود آیا در اینجا این
کبوتر كدورت پیدا می کند یا اینکه فرض کنید آن
حیوان، گوسفندی که حرکت می کند توی چراگاه و
امثال ذلک و می رود و می خورد، این كدورت ندارد.
اصلاً اینها تکلیفی ندارند. تکلیف ندارند كدورت هم
دیگر ندارند. یعنی بر مقتضای...، اصلاً وضع
موضوع برای انسان است نه اینکه برای اینها. رضيع
و امثال رضيع هم همین طور است. رضيع و صبی تا

این مراحل ده سال و دوازده سال و اینها، اینها اصلاً
انگار بلا تشبیه خارج از وضع انسان هستند، اصلاً در
یک موقعیت دیگری قرار دارند، موضوع آنها اصلاً
تفاوت پیدا می‌کند لذا حضرت می‌فرماید کتبت له
السيئات از اینجا به بعد، یعنی از اینجا...

... این هم یکی از همان روایاتی است که تأیید
مطلب را می‌کند که حفظ مراتب در ثواب و عقاب،
لازم است.

روایت دیگر، البته روایت روایت غیر صحیحی
است که از عبدالله بن سنان است چون در طریقه
افرادی وجود دارند که خلاصه وثاقت آنها اثبات
نشده ولی در هر حال شبیه به آن روایت بالاست،
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ ثَلَاثَ عَشْرَ
سَنَةٍ كُتِبَتْ لَهُ الْحَسَنَةُ وَ كُتِبَتْ عَلَيْهِ السَّيِّئَةُ وَ عَوْقِبَ وَ
إِذَا بَلَغَتْ الْجَارِيَةُ تِسْعَةَ سِنِينَ فَكَذَلِكَ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا
تَحِيضٌ لِتِسْعَةِ سِنِينَ. خب این هم یک روایتی است
که دلالت بر این مطلب دارد. برای جاریه نه سال و
برای [پسر سیزده سال.] جمع بین این روایات و بین
روایت دیگر که الان می‌خوانیم، این هم اثبات همین
مطلب را می‌کند.

این روایت روایتی است که سن [بلوغ] را برای

پسر و دختر یک سن قرار داده و آن عبارت است از
 سیزده سال. آن روایت موثقهٔ عمار ساباطی است که
 روایتی است که قبول شده، روایت در تهذیب جلد
 ۲ صفحه ۳۸۰ و همین طور استبصار جلد ۱ صفحه
 ۴۰۸ و وسائل الشیعه جلد ۱ صفحه ۴۵، روایت از
 عمار ساباطی عن ابی عبدالله علیه السلام است،
 قال: سألته عن الغلام متى تجبُ عليه الصلاة قال اذا
 اتى عليه ثلاث عشر سنة. وقتی که سیزده سال بر او
 بیاید. ببیند این روایت می‌گوید سیزده سال، آن
 روایت می‌گوید شش سال. فَإِنْ اِحْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ اِذَا
 قَبْلَ مِنْ اِيْنِ مَحْتَلَمٍ بِشَوْدٍ فَمَقْدٌ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ
 جَرَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ، سیزده سال، وَالْجَارِيَةُ مِثْلَ ذَلِكَ
 جَارِيَةٌ مِثْلَ غُلَامٍ اِسْتِ اَنْ اَتَى عَلَيْهَا ثَلَاثَةَ عَشْرٍ سَنَةً
 يَعْنِي وَاقْتَى كَه سِزْدَه سَالَشِ تَمَامٍ بِشَوْدٍ، وارد چهارده
 بشود او حاضت قبل ذلك یا اینکه قبل از این حیض
 بشود فقد وَجَبَ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ جَرَى عَلَيْهَا الْقَلَمُ.

خب این روایت سیزده سال را ذکر می‌کنند در
 حالی که روایت دیگر که در مورد بنت بود آن روایت
 نه سال را ذکر می‌کند یا اینکه وقتی را که حائض
 بشود. از جمع بین این روایت و بین آن روایت ما
 استفاده می‌کنیم که این ثلاث عشر سنه باز به معنای

لزوم است نه به آن معنای وجوب مصطلح. یعنی وقتی که سیزده سالش بشود بایستی الزامش کرد بطور جدی.

ببینید روایاتی که در این جا هست و فردا می آئیم تتمه آنها را می گوئیم و راجع به آنها صحبت می کنیم، از مجموع اینها تا به حال ما این را بدست آوردیم، روایات مختلف است؛

در یک روایت داریم که ما صبیانمان را از شش سال امر می کنیم شما از هفت سال امر کنید یا ما از نه سال امر کنیم شما از ده سال بگوئید، یک همچنین روایاتی که راجع به صلاة و صوم بود، این یکی.

در بعضی از روایات هست که از وقتی که تعقل صلاة را بکند به او واجب است. بچه شش ساله تعقل صلاة را می کند و بر او واجب است که نماز بخواند. که گفتیم بعضی از اصحاب گفتند که باید غسل هم بکند.

بعضی از روایات دارد که پانزده سالگی و وقتی که احتلام می شود وجوب صلاة و تکلیف بر او می آید.

بعضی از روایات ثلاثة عشرَ سنه را در این جا ذکر می‌کنند برای وجوب صلاة و اینها، این در مورد صبی .

در مورد صبیّه بعضی از روایت‌ها نه سال را ذکر می‌کند .

بعضی از روایت‌ها حیض را ذکر می‌کند .

بعضی از روایت‌ها ازدواج را ذکر می‌کند ولو قبل الحيض . حالا در بعضی از روایتها که فردا بیان می‌کنیم می‌گوئیم که اصلاً دخول به بنت قبل از حیض جایز نیست .

بعضی روایتها ثلاث عشر سنوات را ذکر می‌کند، روایتی که امروز خواندیم و روایت هم روایت صحیحی هست یعنی موثقه عمّار است و مورد قبول است .

این اختلاف در مراتبی که الان در روایات هست خوب این اختلاف مراتب را یا اینکه ما همان طوری که بعضی‌ها گفتند باید بگوئیم که بعضی از اینها سند ندارد، بعضی از اینها مجمل است کنار می‌گذاریم و آنچه که حدّ مسلم است، همان روایت، روایت بلوغ

است که آن حد مسلم است و باید آن را بگیریم.

خب این منافات دارد با صحّت و تصدیق روات. روایت‌هایی که این جا هست روایات صحیحه است، روایت‌های موثقه است، حتی آن روایاتی که در سندشان ضعف دارد فرض کنید که در اینجا یک راوی [مشتبه است] ولی در عین حال... مثلاً معاویه در اینجا مشترک هست ولی معاویه ثقه هم هست در اینجا یا اینکه فرض کنید که در این روایت غیر صحیحه در این جا ظاهراً در وسط یک راوی غیر ثقه‌ای آمده که اسمش را من فراموش کردم، مثلاً موسی بن بکیر این واقفی است و می‌گویند روایتش غیر صحیح است. خب موسی بن بُکیر واقفی هست ولکن به روایاتش عمل می‌شود نه اینکه روایتش غیر صحیح باشد و همین طور روایاتی دارد در زمان غیر وقفش. درست است که واقفی است ولکن آن طوری که در نظر می‌آید مرحوم شهید ثانی در لُمعه در یک جا که بحث از موسی بن بکیر را می‌کند، در آن جا می‌فرماید که گفته شده که همین وقفی که دارد این بزرگتر قدح او

است، ولی بعد ایشان می‌فرماید که قدح نسبت به مسئله شخصی اوست اما نسبت به وثاقت او در مسائل روایی ممکن است یک شخصی آن صداقت خودش را داشته باشد، در عین حال که واقفی است در عین حال شخص صادقی باشد پس ما نمی‌توانیم به صرف واقفی بودن، روایت یک همچنین شخصی را بیاندازیم. بله بعضی‌ها معاند بودند مانند علی بن ابی حمزه مدائنی یا بلالی یا هلالی و امثال ذلک، اینها که جنبه عناد داشتند در آن جا داریم که...، یا فرض کنید مثل بعضی افراد دیگر مثل شلمغانی و اینها، در آنجا روایات از امام علیه السلام [است که] حضرت می‌فرماید که آنچه را که قبلاً در زمان اعتقاد به ولایتشان داشتند، آنها مورد وثوق است ولی بعد از جدا شدنشان نه، چون احتمال کذب و اینها از اینها زیاد می‌رفته. ولی موسی بن بکیر که واقفی بوده این طور نبوده، یعنی مثل علی بن ابی حمزه که امام رضا علیه السلام او را لعن می‌کنند نبوده.

اتفاقاً یک قضیه جالبی دارد این علی بن ابی حمزه که یک رفیقی داشته، همسایه‌ای داشته از بنی

امیه و در کوفه بوده و این خلاصه پیش امام صادق علیه السلام می‌آید و حضرت می‌فرمایند که تمام اموال را باید بدهی و فلان و...، بعد حضرت می‌فرمایند من بهشت را برایت تضمین می‌کنم. و این وقتی که می‌آید تمام اموال خود را همه را به صاحبانش برمی‌گرداند و آن مقدار که هم نمی‌شناسد به فقراء می‌دهد که هیچ چیز نمی‌ماند، فقط یک پیراهن و یک شلوار داشته که آن را هم در می‌آورد و می‌دهد و پیراهن و شلوار را از علی بن ابی حمزه می‌گیرد و آنها را می‌پوشد. بعد حال احتضار دست می‌دهد و رو می‌کند به علی بن ابی حمزه و می‌گوید که آن وعده‌ای را که صاحبت به من داد به آن وفا کرد که بعد وقتی علی بن ابی حمزه می‌آید در مدینه وقتی چشمش به حضرت می‌افتد و سلام می‌کند حضرت می‌فرماید که ما وعده‌ای را که به رفیقت دادیم وفا کردیم. آن این طور می‌شود ولی خود علی بن ابی حمزه جزو معلونین می‌شود و امام رضا علیه السلام او را لعن می‌کنند و به افرادی که آن جا بودند می‌فرمایند که از علی بن ابی حمزه چه خبر؟ آنها

می گویند ما که از کوفه آمدیم سالم بود، حضرت می فرمایند الان از دنیا رفت و او را در قبر گذاشتند و ملائکه عذاب او را گرفتند، خلاصه او را با گرز و فلان و این حرفها...! از او سؤال کردند که امامت کیست؟ از اول گفت و وقتی که به من رسید دیگر نتوانست بگوید و وقتی که نتوانست بگوید دیگر ملائکه عذاب او را گرفتند!

خدا عاقبت ما را به خیر کند که چه خواهد شد؟ این که دائم می گویند که خدا عاقبت تو را به خیر کند این است. عاقبت به خیر شدن...! آدم خبر ندارد دیگر.

اللهم صل على محمد و آل محمد